

# نقشه‌یابی شناختی یا عنصر مقاومت در آثار فردریک جیمسن:

## پاسخی به جیمسن برگر

نویسنده: تانر میرلیز  
برگردان: وحید ولی زاده

چکیده

این مقاله پاسخی است به مقاله‌ی برگر (۲۰۰۴) درباره‌ی "عنصر مقاومت" در آثار جیمسن درباره‌ی پسامدرنیسم. اگر چه برگر بحثی غنی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه چگونه سرمایه‌داری (از دیدگاه جیمسن) به صورت مداوم راه‌حل‌های تخیلی در مقابل تناقضات و گرایش‌های بحرانی خود می‌آفریند، اما من نشان می‌دهم که "قلمروزدایی فضایی" (و شیزوفرنی، پاره-پاره‌گی و گم‌گشته‌گی مصرف‌کننده که از آن ناشی می‌شود) بیش از آنکه عنصر بالقوه مقاومت باشد، مشکل اصلی سیاسی پسامدرنیسم است. جیمسن به خوانندگان خود در پاسخ به مسأله‌ی قلمروزدایی فضایی راه‌حل متصور را پیشنهاد می‌دهد: یعنی مفهوم نوین سیاسی-آموزشی "نقشه‌یابی شناختی".

من از طریق تفسیر آثار جیمسن درباره‌ی پسامدرنیسم نشان خواهم داد که چگونه مفهوم نقشه‌یابی شناختی در جستجوی مرکزیت‌بخشی مجدد به سوژه‌ی سیاسی مقاومت است، و تلاش دارد دوباره مقوله‌ی مارکسی کلیت را (به لحاظ آموزشی، سیاسی و نهادی) در پرتوی راه و رسم پسامارکسیستی مشروعیت بخشد. همچنین این مفهوم همچون راهبرد سیاسی سوسیالیستی عمل می‌کند که می‌کوشد به یک آگاهی طبقاتی نوین و جهانی شکل دهد. در نتیجه من ناخودآگاه سیاسی مارکسیستی آثار جیمسن درباره‌ی پسامدرنیسم را برجسته می‌کنم. نقشه‌یابی شناختی حاوی برخی راه‌حل‌های متصور در برابر یک‌سری مشکلات سیاسی است که فعالان سوسیالیست، کارگران و دانشگاهیان مارکسیست در دوران سرمایه‌داری متأخر با آن روبرویند.

مقدمه: مقاومت در برابر/ کلیت‌بخشیدن به

فردریک جیمسن

"پسامدرنیسم و جامعه‌ی مصرفی" (۱۹۹۸) و "پسامدرنیسم، یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر" (۱۹۸۴)، دو مداخله‌ی کلاسیک مارکسیستی جیمسن در مباحث پسامدرن، در زمان انتشار خود با نقد و بررسی محققانه‌ی بسیاری مواجه شدند. برخی نظریه‌پردازان پسااستعماری معتقدند که آثار پسامدرن جیمسن از طریق عمومیت‌بخشیدن به ویژگی‌های خاص پسامدرن در سرمایه‌داری متأخر آمریکا و توسعه‌ی نامتوازن زمانی و جغرافیایی فرهنگ مصرفی پسامدرن، خطایی نوامپریالیستی به ارث برده که ویژگی گفتمان‌هایی است که توسط دانشگاهیان جهان-شهرها تولید می‌شود. (During, 1985)

برخی از جامعه‌شناسان جیمسن را به دلیل ارجحیت‌بخشی غیربازاندیشانه به تجربه‌ی ذهنی-زیبایی شناختی فرهنگ پسامدرن (و به طور بارز تجربه‌ی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ممتاز فرهنگی همچون خود جیمسن) بر بررسی مردم‌نگارانه‌ی کاربردهای روزمره‌ی فرهنگ پسامدرن توسط افراد و گروه‌های فرودست، مورد سرزنش قرار داده اند (Featherstone, 1989). و پسااساختارگرایان فوکویی که همیشه نسبت به منافع شخصی و روابط قدرت سرکوبگری که پس‌پشت انواع نظام‌های فکری جویای حقیقت بدگمان‌اند (به خصوص آن کلان روایت‌هایی که توسط سنت انقلابی مارکسیسم تولید می‌شود)، "خشونت گفتمانی" این گفتمان جیمسن را که از دید آنها روشن‌گرانه، کلیت‌بخش، بورژوا اوماننیست و عمومیت‌بخش است واسازی کرده‌اند

(Radhakrishnan, 1989; Hom, 1989).<sup>۱</sup> نقدهایی از این دست، زمانی که در برابر وسوسه‌ی کاریکاتوریزه کردن بحث جیمسن می‌ایستند و خشونت گفتمانی نظریه‌ی فرهنگی پسامدرن را رد می‌کنند (که پرخاشگرانه اراده‌ی روشن‌فکرانه به مشروعیت‌زدایی بیش از یکصد سال نظریه و عمل متنوع مارکسیستی را همگانی کردند) ارزشمندند. با اینحال بسیاری از نقدها، آثار جیمسن را آشکارا بدبینانه و منفی در نظر می‌گیرند و خوانش مثبت‌تری را نادیده می‌گیرند که حاوی روایت جیمسن از عاملیت سیاسی، امید و مقاومت برای خوانندگان است. در سالهای اخیر پژوهشگران آثار جیمسن را به شیوه‌ای متوازن‌تر بررسی کرده‌اند و ارزیابی‌های دقیق‌تری از نظریه، روش و موضع سیاسی او ارائه کرده‌اند (Burnham, 1995; Helming, 2001; Robert, 2000; Homer, 1998; Wise, 1995). با این حال کاستی عمده‌ی اغلب تفاسیر انتقادی رایج از آثار جیمسن "ناتوانی آنها در کلیت‌بخشی است. منظور از کلیت‌بخشی در محدودترین تعریف تلاش برای درک آثار جیمسن به مثابه یک کلیت و در تعریفی کلی‌تر، تعیین رابطه‌ی میان این کلیت که به صورت مناسب انتزاع شده با شرایطی تاریخی است که در آن این کلیت تولید شده است" (Buchanan, 2002; 226). اخیراً مقاله‌ای در منطق فرهنگی منتشر شد که در جستجوی آشکارکردن عنصری در آثار جیمسن درباره‌ی پسامدرنیسم است که قادر به مقاومت و یا براندازی منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر باشد. این مقاله نیز از این ناتوانی رایج در کلیت‌بخشیدن به جیمسن رنج می‌برد. در





را در شکل‌بندی‌های اجتماعی متعددی نشان می‌دهد و مشروط به شرایط تاریخی و جغرافیایی‌اند، و نیز شرایط تاریخی و فضایی ممکن است که تحولات تولید و بازتولید اشکال فرهنگی را تسهیل می‌کنند. جیمسن به واسطه‌ی جملات جدلی و خوش‌پرداخت خود مداوما تلاش کرده است رابطه‌ی به شدت میانجی‌مند میان تغییرات تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری با تغییرات زیبایی‌شناختی یا به لحاظ اجتماعی نمادین در قلمروی فرهنگ را آشکار کند. برقراری پیوند میان سبک ترکیب‌بندی ادبیات مدرنیستی با وضعیت آگاهی و شکل‌بندی طبقه کارگر، پیوند زدن پاپ آرت مکانیکی تولیدشده توسط اندی وار هول به بنیان پسامدرن، و مرتبط کردن میکرو روایت‌های متراکم در پیش‌نمایش‌های فیلم‌های هالیوودی با جریان‌ات متراکم زمانی و مکانی سرمایه‌داری مالی، از جمله شیوه‌هایی هستند که از طریق آنها جیمسن این نمادگرایی مادی‌گرا را اجرا کرده است.

آثار جیمسن درباره‌ی پسامدرنیسم، مطابق با خط سیر نمادگرایی‌انه‌ی او، در پی پیوند زدن و مرتبط کردن پسامدرنیسم به عنوان سلطه‌ی فرهنگی به تحولات وسیع‌تر در شیوه تولید سرمایه‌داری است. همانطور که جیمسن (۱۹۹۱) می‌نویسد: "این امر حیاتی است که پسامدرنیسم را نه به مثابه یک سبک بلکه به عنوان یک سلطه‌ی فرهنگی درک کنیم: مفهومی که به طیفی از ویژگی‌های بسیار متفاوت، اما تحت سلطه، اجازه‌ی حضور و همزیستی

چگونه نقشه‌یابی شناختی به مثابه عنصر بالقوه مقاومت در برابر منطق فرهنگی پسامدرن سرمایه‌داری متأخر عمل می‌کند. در نتیجه می‌توان آثار جیمسن را با توجه به روش‌شناختی و تاکتیک‌های تحلیلی خود جیمسن، کنش اجتماعی نمادینی دانست که راه‌حل‌هایی متصور در برابر تناقض، بحران و منازعات واقعی این دوره را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

همانگونه که نشان داده خواهد شد، نقشه‌یابی شناختی پاسخی به سه مسأله‌ی سیاسی متمایز پسامدرن است و می‌کوشد از آنها فراتر رود. نخست، در پاسخ به تأثیرات متلاشی‌شدن سوژه در پسامدرنیسم (برای نمونه گم‌گشته‌گی مصرف‌کننده که توسط حادفضای جهانی تولید می‌شود)، نقشه‌یابی شناختی می‌کوشد مجددا سوژه‌ی سیاسی را به مرکز صحنه آورد که قادر به مقاومت در برابر سرمایه‌داری باشد. دوم، در پاسخ به (و به عنوان کوششی در جهت مقاومت در برابر) ادعاهای ضد سیستماتیک و ضد کلیت‌بخش نظریه‌های ضد مارکسیستی و پسااشارت‌گرا، نقشه‌یابی شناختی می‌کوشد تلاش مارکسیستی جهت کلیت‌بخشیدن به سرمایه‌داری به عنوان یک نظام جهانی را مشروعیت بخشد. سوم، در پاسخ به مسأله‌ی گسیختگی طبقاتی جهانی، نقشه‌یابی شناختی به صورت بالقوه به عنوان راهبردی سیاسی و سوسیالیستی عمل می‌کند که شکل‌گیری یک آگاهی طبقاتی جهانی را تسهیل می‌کند. این مفهوم نشان‌دهنده‌ی برخی راه‌حل‌های متصور در برابر بحران‌ها و مسائل تاریخی و سیاسی عینی است که فعالان سوسیالیست، دانشگاہیان مارکسیست و طبقه‌ی کارگر پاره‌پاره‌شده در دوران سرمایه‌داری جهانی با آنها روبه‌رویند.

#### مارکسیسم جیمسن

اندرسون (۱۹۹۸) پروژه‌ی فکری جیمسن را با اصطلاح "نمادگرایی مادی‌گرا" توصیف می‌کند، پروژه‌ای که در جستجوی آشکار کردن و نقد روابط میان تحولات در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، آنگونه که خود

مقاله‌ی «مهار کردن پروانه: بازبینی "پسامدرنیسم و جامعه‌ی مصرفی"، جیمسن و پارادوکس مقاومت»، برگزیده‌ی (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که قلمرو دایمی فضایی پسامدرنیسم و ظهور حادفضایی جهانی (که جیمسن آن را در لابی هتل یونان‌تور مورد بررسی قرار می‌دهد) به گم‌گشته‌گی مصرف‌کننده انجامیده و این مسأله به نوبه خود به صورت بالقوه بازتولید مصرف را درون هتل مختل می‌کند. این مسأله (که وی آن را عنصر بالقوه مقاومت در پسامدرنیسم می‌خواند) بحران انباشت سرمایه‌داری را تشدید کرده و مدیریت هتل و مغازه‌داران را مجبور می‌سازد این بحران را با راه‌حل‌هایی فرهنگی مرتفع سازند: یعنی تبلیغات اغواکننده و بازنویسی فضای سرمایه‌داری با دال‌هایی که به صورت نوستالژیک به فضای قلمرو یافته در زمان مدرن اشاره دارند.

تفسیر برگزیده‌ی در برابر قرائت‌های آشکارا بدبینانه و منفی از آثار پسامدرن جیمسن است که بایست به آن خوشامد گفت. همچنین این مقاله حاوی بحث نظری غنی‌ای است از اینکه چگونه سرمایه‌داری، مطابق با نظر جیمسن، راه‌حل‌های تخیلی فرهنگی در برابر بحران‌های خود تولید می‌کند. با اینحال تفسیر برگزیده تا آن حد گسترش نمی‌یابد که این عنصر مقاومت کشف شده در صفحات "پسامدرنیسم و جامعه‌ی مصرفی" را به کلیت آثار جیمسن پیوند دهد. همچنین وی در جهت پیوند میان آثار پسامدرن جیمسن با شرایط سیاسی و تاریخی که در آن این آثار تولید شده و در نتیجه به آن پاسخ می‌دهند تلاشی صورت نداده است. ناتوانی برگزیده در کلیت‌بخشی منجر به ابهام در مهم‌ترین و دشوارترین مفهوم سیاسی (و عنصر بالقوه مقاومت) در آثار جیمسن در مورد پسامدرنیسم، یعنی مفهوم "نقشه‌یابی شناختی" شده است.

تنها بواسطه‌ی تحلیل مسائل معین نظری و سیاسی که احتمالاً آثار پسامدرن جیمسن تلاش دارند بر آنها فائق آیند و آنها فراتر روند، می‌توان آشکار کرد که



می‌دهد" (۴). اما پسامدرنیسم صرفاً سلطه‌ای فرهنگی نیست که جیمسن آن را برای نام‌گذاری ویژگی‌های نوظهور به کار می‌برد. این مفهوم همچنین مفهومی است که به دوره‌ای جدید اشاره دارد. جیمسون (1998a) می‌گوید: "پسامدرنیسم به سبکی خاص اشاره ندارد، بلکه مفهومی دوره‌پرداز است که ظهور ویژگی‌های فرمی نوین فرهنگی را به ظهور نوع جدیدی از زندگی اجتماعی و نظم اقتصادی نوینی مرتبط می‌کند" (۳). جیمسن (1998b) استدلال می‌کند که پسامدرنیسم را بایست "به عنوان یک سمپتوم از تغییرات عمیق‌تر ساختاری در جامعه و فرهنگ‌مان به مثابه یک کل، و یا به عبارت دیگر، در شیوه تولید، درک کرد" (۴).

دوره‌پردازی جیمسن از پسامدرنیسم مبتنی بر تحلیل اقتصادی-سیاسی وسیع‌تری است که در سرمایه‌داری پسین اثر نظریه‌پرداز ماتریالیسم تاریخی ارنست مندل (۱۹۷۲) و (سالها بعد) توسط نظریه‌پرداز نظام‌های جهانی، اریقی (۱۹۹۴) در قرن بیستم طولانی مطرح شده بود. جیمسن (۱۹۹۱) تحلیل مندل از پایان تولید عصر فوردیسم و فروپاشی رقابت‌های درون امپریالیستی میان دولت‌ملت‌ها را اخذ کرد تا ظهور دوره‌ی پسا صنعتی، مصرف‌گرا و متأخر یا چندملیتی را در توسعه‌ی سرمایه‌داری نشان دهد. او (1998b) تحلیل اریقی از ره‌اشدن سرمایه‌ی مالی از غل و زنجیرهای آرایش برتون وودز/کینزی پس از جنگ را به واسطه‌ی فن‌آوری نوین ارتباطات و رژیم‌های سیاسی نئولیبرال تفسیر کرد تا به عصر جدیدی اشاره کند.

#### عناصر مسلط فرهنگی پسامدرنیسم

جیمسن با استفاده از چارچوب ارجاعی اقتصاد سیاسی که توسط مندل و اریقی طرح شده، تلاش می‌کند به عناصر فرهنگی مسلط پسامدرنیسم بپردازد. هالیوود امپریالیست فیلم‌های نوستالژیک را تولید و توزیع می‌کند که وقایع تاریخی را در گرته-برداری‌های عامیانه‌ی شبیه‌سازی می‌کند و در همان حال ژرفا، معنا و پیچیدگی‌های زمینه‌ای آنها را ارجاع‌زدایی می‌کند.<sup>۳</sup> بازار

پسامدرن علائم تفاوت‌های طبقات اجتماعی را از طریق شبیه‌سازی و بسته‌بندی تفاوت‌های گروهی قومی-فرهنگی به عنوان هویت‌های سبک زندگی قابل خرید و فروش از بین می‌برد.<sup>۴</sup> شکل پولی، مادیت خود را از دست داده و به تریلیون‌ها گددیجیتال بدل شده، هرگونه قلمرویی را از دست داده است و با سرعتی که هیچگاه سابقه نداشته به همه جای این سیاره ارسال و در سپهر به ظاهر آزاد و سیال فضای جهانی سایبر مبادله می‌شود.<sup>۵</sup>



این بازار-رسانه‌ی جهانی، سرگرمی را با تبلیغات درهم می‌آمیزد و مخاطبان را با ایدئولوژی‌های دوباره اختراع‌شده‌ی عصر ریگان درباره‌ی حاکمیت مصرف‌کننده اغوا می‌کند (که متأسفانه مشابه بازاری و مردم-پسند آن را در بخش اعظم مطالعات فرهنگی مخاطب‌محور کنونی می‌توان یافت).<sup>۶</sup> نمایش رسانه‌ای به صورت طلسم‌گونه ردپای تولید را پاک می‌کند و فرآیند کار را رازواره می‌سازد و در همان حال، کالاهای را به وانموده‌ای تحریک‌کننده و مخاطبان را به ارزش مبادله‌ای کالا برای شبکه‌های تلویزیونی مستقل تبلیغاتی بدل می‌کند. تمایز میان هنر والا و پست به واسطه‌ی زیبایی‌شناختی کردن کالاهایی که قبلاً تسلیم ذائقه‌ی عامیانه‌ی جهان تجاری بود از میان رفته است. کالاهای عامه‌پسند به صورت روزافزون به معتبرترین گالری‌های هنری جهان راه می‌یابند. تمام این عناصر و فرآیندها، عناصر فرهنگی مسلط پسامدرنیسم هستند و جهانی را نمایش می‌دهند که توسط سرمایه‌داری جهانی دگرگون شده است.

#### حادفضای جهانی قلمروزدایی شده و پایان تاریخ

جیمسن (۱۹۹۱) ژرف‌ترین دگرگونی را تحول جهانی فضای اجتماعی و تجربه‌ی ذهنی همراه با آن می‌یابد (۳۶۵). جیمسن (۱۹۹۱) نشان می‌دهد که چگونه هر دوره‌ی تاریخی در تولید سرمایه‌داری (صنعتی، انحصاری یا امپریالیستی، و متأخر یا چندملیتی) شکل متمایزی از فضا مندی ایجاد کرده که آن نیز به نوبه خود شیوه‌ی خاصی از ترکیب‌بندی‌های زیبایی‌شناختی را تولید کرده است و می‌افزاید: "این سه مرحله‌ی تاریخی سرمایه هر یک نوع جدیدی از فضای مربوط به خود را خلق کرده‌اند، هر چند که این مراحل فضای سرمایه‌داری نسبت به فضاهای دیگر شیوه‌های تولید وابستگی آشکارا عمیق‌تری با یکدیگر دارند. این سه نوع فضایی که من در ذهن دارم همه نتیجه‌ی توسعه‌ی گسسته یا جهش کوانتومی در انبساط سرمایه، و رخنه و استعمار محدوده‌های تاکنون کالایی نشده‌اند" (۳۴۸). این حادفضای پسامدرن سرمایه‌داری چندملیتی یادآور حاد واقعیت بودریار (۱۹۸۸ و ۱۹۸۳) است. به نظر می‌رسد ژرفا و مادیت جهان واقعی به بازی متمایزکننده‌ی بی‌پایانی از سطوح محرک، اغواهای کالایی و وانموده‌های خود-ارجاع فرومی‌پاشد، که همگی فاصله را سرکوب می‌کنند و به طرز بی‌رحمانه‌ای فضاهای خالی و بدن‌های پسامدرن را با رگیار حسی کرخ‌کننده‌ی ذهن اشباع می‌کنند. ظهور این حادفضای پسامدرن، تاریخ را از جایگاه مقتدر پیشین هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن به زیر می‌کشد. جیمسن (۱۹۹۱) می‌نویسد: "پسامدرنیسم از زمان مندی به نفع فضا طفره می‌رود" (۱۳۴) و اگر زمان مندی جایگاهی در جهان پسامدرن داشته باشد "بهتر است در عوض هرگونه تجربه‌ی زیسته، از نوشتن آن سخن گفت" (۱۵۴). در نتیجه‌ی این مسأله، تجربه‌ی سوژه از زمان و تاریخ ضعیف شده و در حال از بین رفتن است. جیمسن (۱۹۸۵) با اشاره به پایان تجربی

تاریخ و دم‌غنیمی می‌گوید: "زوال درک تاریخ، اینکه کل نظام اجتماعی معاصرمان ذره ذره در حال از دست دادن ظرفیت خود برای در خاطر حفظ کردن گذشته‌اش است، در اکنون همیشگی و تغییری همیشگی آغاز شده است که سنت‌هایی را که از طریق آنها تمام اطلاعات اجتماعی اولیه‌تر حفظ می‌شده‌اند (به نحوی) نابود می‌کند" (۲۰).

تجربه‌ی تاریخی و ساختارهای عمیقاً عاطفی احساس به حضور مدام هیجان‌انگیز مصرف‌کننده‌مداری فرو می‌پاشد که هرگونه ارتباط شرایط کنونی با ژرفای گذشته را برای مردم غیرممکن می‌کند. به نظر می‌رسد که حادفضای پسامدرن قابلیت مردم را برای تخیل آینده‌ای متفاوت از بین می‌برد. "سیلان گنگ و رنگارنگ آن مانع تمرکز روانی یا تاریخ-مندی می‌شود (...). قطبی شدن نمونه‌وار سوژه با سرخوشی ناشی از یورش کالاها از یکسو، اوج خوشحالی تماشاگر یا مصرف‌کننده و از سوی دیگر دلمردگی در قعر پوچی ژرف هستی، همچون زندانیان نظمی که در برابر هرگونه معنا یا کنترل دیگر مقاومت می‌کنند، همراه است (۱۹۹۱:۳۱۷). پس تاریخ (از جمله کلان روایت‌های بخش ماتریالیستی و تاریخ‌گرا دربارهِ تاریخ)، ارزش عمیق زیبایی‌شناختی، و مضمون یکپارچه‌کننده‌ی فاصله‌ی انتقادی، که همه عناصر باقی مانده از مدرنیته‌ی ترقی‌خواه هستند توسط حادفضای پسامدرن مضمحل می‌شوند.

### جیمسن به‌عنوان سوژه‌ی گم‌گشته در لابی هتل بوناونتور

حادفضای جهانی معنای سوژه‌ی سیاسی را از بین برده است. جیمسن (1998a) با اشاره به مرگ سوژه (مدرن) می‌گوید: "زیبایی‌شناسی مدرنیستی تا حدی به صورت انداموار به مفهوم خود منحصر به فرد و هویت شخصی پیوند خورده است. شخصیت و فردیت منحصر به فردی که می‌توان انتظار داشت دیدگاه منحصر به فرد شخصی خود را نسبت به جهان تولید

کند" (۶). جیمسن (1998a) ادامه می‌دهد "با اینحال امروزه این نوع فردگرایی و هویت شخصی چیزی متعلق به گذشته است. (...). حتی مفهوم سوژه‌ی منحصر به فرد و مبنای نظری فردگرایی را ایدئولوژیک می‌دانند" (۶). جیمسن (۱۹۹۹) با نگاه به مرگ سوژه می‌گوید: "ویژگی‌های خاص فضایی پسامدرنیسم، سمپتوم و بیانی از معضله‌ی جدید و به لحاظ تاریخی اصیل است، معضله‌ی که ناشی از دخول ما به عنوان سوژه‌هایی منفرد به درون مجموعه‌ای چندبُعدی از واقعیت‌های به شدت گسسته‌اند که چارچوبی از فضاهای هنوز باقی مانده‌ی زندگی خصوصی بورژوازی تا مرکزگرایی غیرقابل تصور سرمایه‌ی جهانی را در بر می‌گیرد. (۴۱۲) در نتیجه متلاشی شدن یا مرگ سوژه‌ی سیاسی مدرن، به نظر جیمسن، عمدتاً تأثیر حادفضای جهانی پسامدرن است.

جیمسن (1998a) تجربه‌ی متلاشی‌کننده‌ی حادفضای پسامدرن را از طریق بازروایی گردش شخصی خود در مجموعه لابی عظیم هتل بوناونتور نشان می‌دهد. لابی "که در سر دارد فضایی کامل باشد، یک جهان کامل، نوعی شهر مینیاتوری" (۱۳)، که "پایان اتوپای معماری مدرنیستی را تصویر می‌کند" (۱۳). پس از اشاره به این که چگونه پله برقی لابی، مهاجوریت تکنولوژیکی تفرجگاه مدرن را نشان می‌دهد، جیمسن (1998a) با افسردگی ناتوانی خود را از موقعیت یابی در حادفضای لابی به یاد می‌آورد: "نوارهای

آویزان در واقع این فضای خالی را پر می‌کنند (...). تا به طور نظام‌مند و ماهرانه حواس‌ها را از هر شکلی که بتوان فرض کرد که این فضا داراست پرت کند، در همان حالی که مشغله‌ی مدام این احساس را منتقل می‌کند که این تهی‌بودگی کاملاً بسته-بندی شده است، یعنی عنصری است که شما خود

درون آن غوطه‌ورید، و هیچ فاصله‌ای (از آنگونه که قبلاً فهم پرسپکتیو یا حجم را ممکن می‌کرد) وجود ندارد. شما در این حادفضا به چشمان و بدن خود احاله شده-اید" (۱۴). پرسه‌زدن روایی گم‌گشته‌وار جیمسن (1998a) در این حادفضای پسامدرن او را به تعمق در معضله‌ی معروف مغازه‌داران بوناونتور رهنمون می‌سازد، همانی که برگر (۲۰۰۴) آن را عنصر مقاومت پسامدرنیسم تفسیر می‌کند.

جیمسن (1998a) می‌گوید: "از همان زمان افتتاح هتل در سال ۱۹۷۷ آشکار بوده است که هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ یک از این مغازه‌ها را بیابد، و حتی اگر بتوانید بوتیک مورد نظر را بیابید بعید است شانس دوباره بازگشتن به آنجا را داشته باشید، در نتیجه اجاره‌داران تجاری همیشه مأیوسند و تمام کالاها زیر قیمت به حراج گذاشته شده است" (۱۵). بدون تردید مشتریان گیج و سردرگم هتل همیشه مصرف‌کنندگان پربازدهی نیستند (هر چند در اغلب لحظات بازار در همین گم‌گشته‌گی و تصمیم‌گیری‌های آنی مشتری خود را شکار می‌کند. تبلیغات به کنش غیرعقلانی مصرف‌کنندگان نیاز دارد). دلیل قیمت‌های حراجی که جیمسن در اینجا می‌بیند احتمالاً تولید بیش از اندازه‌ی کالاهاست، که مطابق آموزه‌های نظریه‌ی بحران، تولیدکنندگان سرمایه‌دار را مجبور می‌کند از دستمزدها بزنند و بر توزیع‌کنندگان فشار وارد کنند تا به کمک شکستن قیمت‌ها یا برانگیختن تقاضا بوسیله‌ی تبلیغات از رقبایشان بیشتر



تصویر اثر کاترین جونز

بفروشد. اما معضله‌ی معروف انباشت در سرمایه‌داری متأخر (اگر وجود داشته باشد) به صورت موقت از طریق سامان‌های فضائی، کارت‌های اعتباری، بازارهای پولی، و در واقع با بازاریابی بیشتر مدیریت و حل می‌شود. این پندار که مصرف‌کنندگان ممکن است توسط حادفضای پسامدرن جهت‌یابی خود را از دست بدهند، و به عنوان نتیجه، از طریق وادار کردن بوناونتور به پرداخت هزینه بیشتر برای شبه قلمرویی کردن سراب تبلیغات، بازتولید مصرف را کند کند، مفهومی محدود از مقاومت است. بعلاوه، این مفهوم مقاومت در پسامدرنیسم مانع مشاهده‌ی شناخت عمیق‌تر جیمسن از مسائل سیاسی محوری پسامدرنیسم و نیز آن کنش سیاسی سوسیالیستی می‌شود که او در پاسخ به این مسائل ارائه می‌دهد.

### رشد "اندام‌های جدید مفهومی": مسأله‌ای سیاسی در عصر پسامدرنیسم

همانطور که قبلاً بحث شد، حادفضای پسامدرن سوژه‌ی انسانی را متلاشی و نابود می‌کند و ارتباط او با گذشته و حال را به منظور موقعیت‌یابی خود در درون این فضای نوین به شدت دشوار می‌کند. جیمسن (1998a) می‌گوید: "ما سوژه‌های انسانی‌ای که در این فضای نوین واقع ایم، هم‌گام با این تحول پیش نرفته‌ایم، جهشی در عینیت رخ داده است که هنوز با جهش معادلی در ذهنیت همراه نبوده‌ایم. ما هنوز فاقد ابزارهای مفهومی برای سازگار شدن با این حادفضای نوین هستیم" (۱۱). در واقع جیمسن معتقد است "این اخیرترین جهش در فضا، در نهایت از ظرفیت‌های اندام فرد انسان جهت موقعیت‌یابی خود، سازماندهی ادراکی محیط پیرامونی بلافصل خود، و ترسیم شناختی موقعیت خود در جهان بیرونی قابل ترسیم، فراتر رفته است" (۱۶). حادفضای پسامدرن "ترسیم این شبکه‌ی عظیم ارتباطی، غیرمتمرکز چندملیتی و جهانی را به گونه‌ای که ما خود را همچون سوژه‌هایی منفرد در آن گرفتار می‌یابیم"

(1998a:16) برای ما بسیار دشوار کرده است.

ناتوانی سوژه‌های انسانی در فهم موقعیت تاریخی و فضایی خاص‌شان در درون (و شاید به عنوان تأثیری از) نظام سرمایه‌داری جهانی یک مسأله سیاسی است (من به این مسأله در بخش نتیجه-گیری همین مقاله به صورت کامل‌تر خواهم پرداخت). برای فائق آمدن بر این مسأله - یعنی به منظور توانایی بازنمایی و موقعیت‌یابی خود در رابطه با نظام سرمایه‌داری جهانی به مثابه کل - جیمسن (۱۹۹۱) معتقد است که نخست بایست "اندام‌های نوین مفهومی" (۳۹) را پرورش دهیم. جیمسن (1999e) در عوض هرگونه نتیجه‌گیری اخلاقی درباره‌ی پسامدرنیسم، پیشنهاد "تحلیل اصیل دیالکتیکی و تاریخی از چنین پدیده‌هایی (...)" به منظور ارزیابی این تولید فرهنگی جدید در درون فرضیه‌های موثری درباره‌ی تغییر شکل کلی فرهنگ، و نیز ساختاریابی مجدد اجتماعی سرمایه‌داری متأخر به مثابه یک نظام" (۳۰) را ارائه می‌دهد. در نتیجه جیمسن به اندام‌های مفهومی نوینی نیاز دارد تا به تأثیرات متلاشی‌کننده‌ی پسامدرنیسم بپردازد.

اندام‌های مفهومی که جیمسن به عنوان راه حلی در برابر مسأله سیاسی متلاشی و شدن سوژه مطرح می‌کند به هیئت کنشی آموزشی-زیبایی شناختی نمود می‌یابد که نقشه‌یابی شناختی نامیده شده است. نقشه‌یابی شناختی از پژوهش کوین لینچ با نام تصویر شهر برگرفته شده است و به دو دلیل برای جیمسن جذابیت دارد. نخست، توصیف لینچ از تجربه‌ی گم‌گشته‌گی ساکنین شهر بیگانه (ناتوانی آنها در ترسیم ذهنی موقعیت خود در درون و در رابطه با کلیت شهر) قابل مقایسه با صورت‌بندی جیمسن از سوژه‌ی متلاشی شده‌ی پسامدرنیسم، که قادر ترسیم ذهنی موقعیت خود در درون و در رابطه با حادفضای جهانی نیست.

در وهله دوم، نقشه‌یابی شناختی لینچ مشابهت فوق‌العاده‌ای با امر نمادین لکان

دارد، تا میزانی که هر دو اصطلاح میان امر واقع و خیالی میانجی‌گری می‌کنند. همزمان، جیمسن در عمل نقشه‌یابی شناختی لینچ را همچون تمثیلی برای تحلیل آلتوسر از ایدئولوژی به صورت کلی، تفسیر می‌کند: یعنی "رابطه‌ی خیالی افراد با شرایط واقعی هستی آنها" (۵۴-۵۳: ۱۹۹۱). در نتیجه جیمسن مفهوم نقشه‌یابی شناختی را از لینچ اخذ می‌کند (راهبرد شهری سیاسی-زیبایی شناختی برای شیبه‌سازی کلیت شهری)، رمزگان آن را به واسطه‌ی یک نظام ارجاعی مارکسیستی تغییر می‌دهد، و آنگاه آن را به عنوان نحوه‌ی انطباق دادن رابطه‌ی خیالی سوژه با حادفضای سرمایه‌داری-جهانی طرح می‌کند. عنصر بالقوه‌ی مقاومت در آثار جیمسن پیرامون پسامدرنیسم در اینجا است.

### نقشه‌یابی شناختی به مثابه کلیت‌بخشی

جیمسن توصیه می‌کند که سوژه‌ها به عنوان پاسخی سیاسی به تأثیرات متلاشی‌کننده‌ی پسامدرنیسم، به صورت شناختی رابطه‌ی خیالی خود با حادواقعیت سرمایه‌داری جهانی ترسیم می‌کنند. اما چگونه نقشه‌یابی شناختی یک کنش بالقوه‌ی مقاومت است و به چه کنش سیاسی‌ای علاقه‌مند است؟ پاسخ به این دو پرسش در دو مفهوم مرتبط یافت می‌شود که جیمسن در تمام آثارش برای مشروعیت بخشیدن به آنها پیکار می‌کند: کلیت و کلیت‌بخشی. اگر چه پژوهشگران بسیاری مفاهیم کلیت و کلیت‌بخشی را مسأله‌انگیز دانسته‌اند (لاکلاو و موفه ۱۹۸۴، جی ۱۹۸۴) جیمسن مدعی است که این مفاهیم هم برای هدف سیاسی و هم تحلیلی مطلقاً ضروری‌اند. اگر جهانی-شدن سرمایه‌داری فرآیندی کلیت‌بخش است که از طریق آن تمام روابط منحصر به فرد و متفاوت اجتماعی (یعنی غیرسرمایه‌دارانه) به صورت روزافزون منطقی‌گسترش یافته کالایی شدن را می‌پذیرند، پس به انتزاع کلیت بخش معادلی نیاز است که بتوان این فرآیند را همچون

شرایط جهانی نوین هستی درک کرد. از نظر جیمسن کلیت سرمایه‌داری جهانی مارکسیسم معاصر را با این انتزاع تولید می‌کند و همچون ابژه‌ای عمل می‌کند که نقد و مبارزه‌ی سیاسی سوسیالیستی جهت نفی آن پیکار می‌کند.



مهم‌تر از آن کلیت سرمایه‌داری جهانی پیش شرط تحلیلی برای کلیت‌بخشی است که نزد جیمسن به انگیزه اقتدارگرا و ددمنشانه‌ی استالینیستی یا میل سرکوبگرانه به تقلیل تمام تفاوت‌ها به تشابه و چندگونگی به همگونگی ارجاع ندارد.<sup>۶</sup> تمایل جیمسن به کلیت‌بخشیدن در این استدلال او قرار دارد که هر عنصر خاص اجتماعی، فرآیند سیاسی-اقتصادی، و شکل‌بندی فرهنگی، به نحوی از انحاء، با اینکه به صورت نسبی دارای است، اما با دیگر عناصر اجتماعی، فرآیندهای سیاسی-اقتصادی و شکل‌بندی‌های فرهنگی در پیوند است و از آنها تعیین‌چندگانه می‌پذیرد. در نتیجه اگر پسامدرنیسم حاوی پاره‌پاره‌گی، پراکندگی و فروپاشی زندگی و معناست، کلیت‌بخشی به معنای کمی بیش از برقراری پیوند میان شکل‌بندی‌های فرهنگی، فرآیندهای اقتصادی-سیاسی و عناصر مختلف با شرایط امکان‌پذیری تاریخی و جغرافیایی وسیع‌تری است که هستی آنها را مشروط و به صورت چندگانه متعین می‌کند (Jameson 1991:402). در دیدگاه جیمسن کلیت‌بخشی به معنای مرتبط‌کردن و پیوند زدن، موقعیت‌یابی و تفسیر هر ابژه، پدیده یا رخداد (می‌خواهد کارت اعتباری باشد یا کفش نایک و یا جنگ تروریستی) در رابطه با روابط و

نیروهای ساختارها و تعیینات وسیع‌تری است که هستی تاریخی حسی و عینی آنها را محدود یا مقدر می‌کند.

با اینحال جیمسن نمی‌گوید که کلیت‌بخشی قادر به تولید تصویر زیبایی-شناختی کامل از کلیت جهانی سرمایه‌داری است. و یا اینکه بازنمایی عینی، کامل و بی‌میانجی جهان به گونه‌ای که واقعا است می‌باشد: "اگر گاهی چنین به نظر می‌رسد که واژه کلیت مدعی است که نگاه ممتازی نسبت به کلیت وجود دارد که حقیقت دارد، اما این پروژه کلیت‌بخشی دلالتی دقیقا مخالف را در برمی‌گیرد و مفروضه‌ی آن ناممکن بودن اتخاذ چنین جایگاهی برای سوزده‌های بیولوژیک و منفرد انسانی است" (Jameson 1991:402). اما اگر چنین نگاه ممتاز و از بالایی به کلیت جهانی سرمایه‌داری ناممکن است، به این معنا نیست که تلاش برای بازنمودن آن از جایگاه محلی خاص‌مان به لحاظ سیاسی عبث است. بلکه "این کلیت جهانی فراسوی دانش بسط می‌یابد و محصول قدرت دانش است، قابل بازنمایی نیست، اما بازنمایی آن ضروری است" (Hardt and Weeks:2000:23). در نتیجه نقشه‌یابی شناختی کلیت جهانی سرمایه‌داری (یعنی کنش اجتماعی بازنمایی و موقعیت‌یابی و تصور خود در رابطه با نظام سرمایه‌داری-جهانی گسترش‌یابنده)، کلیت‌بخشی، یا راه حل سیاسی و زیبایی‌شناختی به مسأله پسامدرنیسم است: "شکل سیاسی پسامدرنیسم، اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، به عنوان وظیفه‌ی خود، ابداع و پیش‌بردن نقشه‌یابی شناختی جهان را دارا خواهد بود، هم در مقیاس اجتماعی و هم در مقیاس فضایی" (۱۹۹۱:۵۴).

### نقشه‌یابی شناختی به مثابه سه شرط امکان‌پذیری مقاومت سیاسی

در بخش پایانی پسامدرنیسم، یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری پسین، جیمسن به این پاسخ پرسش می‌دهد که چه شکلی از سیاست فرهنگی برای مقاومت در پسامدرنیسم موثر است. او دو راهبرد

فرهنگی برای مقاومت مطرح می‌کند. نخستین، راهبردی هموپاتیکی (homeopathic) است، یعنی حمله به جامعه تصویری و نمایشی سرمایه‌داری متأخر از درون و از طریق به کار بردن منابع تصویری آن در راستای کنش‌های فرهنگی ضد همونیک: از طریق "نابودن تصویر به کمک خود تصویر و طرح‌ریزی منطق وانموده‌ها به کمک نیروی مقادیر حتی بیشتری از وانموده‌ها" (1991:409).<sup>۷</sup> اختلال فرهنگی، رفتارهای مقاومتی معناساز، و مبارزه بر سر استفاده از ارزش نشانه‌ای کالا در این راهبرد نخست هموپاتیک در مقاومت فرهنگی می‌گنجد. راهبرد دوم مقاومت فرهنگی در پسامدرنیسم، نقشه‌یابی شناختی است که جیمسن آن را آشکارا بر راهبرد نخست ترجیح می‌دهد: "آنچه من نقشه‌یابی شناختی نامیده‌ام را می‌توان راهبرد مدرنیستی‌تری دانست که مفهوم ناممکن کلیت را که در این لحظه به نظر می‌رسد ناکامی بازنمودی آن به همان اندازه‌ی موفقیت (غیرقابل تصور) آن مفید و بارور است حفظ می‌کند" (۱۹۹۱:۴۰۹). چرا جیمسن نقشه‌یابی شناختی را، با کلیت‌بخشی و تمایل ناممکن آن به بازنمایی کلیت جهانی سرمایه‌داری، از نظر سیاسی سودمند می‌داند؟ به این دلیل که نقشه‌یابی شناختی راه‌حلی متصور را در برابر سه مسئله‌ی عینی سیاسی ارائه می‌دهد که دانشگاهیان مارکسیست، سوسیالیست‌ها و کارگران پاره‌پاره‌ی جهانی در عصر سرمایه‌داری متأخر با آن روبه‌رویند. بدین وسیله نقشه‌یابی شناختی تلاش می‌کند سه شرط امکان‌پذیری مقاومت در برابر سرمایه‌داری را تسهیل کند.

### I. نقشه‌یابی شناختی و به مرکز آوردن مجدد سوزده‌ی بازنمایی کننده

جیمسن (۱۹۹۱) چنین می‌پندارد که قلمروی پسامدرن مبارزه‌ی ایدئولوژیک "از مفاهیم به بازنمایی‌ها کوچ کرده است" (۳۲۱). همانطور که که قبلا اشاره شد، پسامدرنیسم به صورتی رادیکال

سوژه‌ی انسانی را متلاشی و پاره پاره کرده است، مفهوم زمان را از او دریغ کرده و مختصات فضایی آن را سرگردان کرده است. در نتیجه سوژه‌ی سیاسی به سوژه‌ی شیئوفرنیک گم‌گشته و غیرسیاسی‌ای بدل شده است که قادر به ساخت بازنمایی‌های زیبایی‌شناختی منسجمی "از تجربه‌ی جاری‌اش" (۲۱:۱۹۹۱) نیست. معنا (یا در واقع عدم معنا)ی جهان توسط شبیه‌سازی‌های رسانه‌ای و حادواقعیت بی-بنیان تجاری ساخته می‌شود و عاملیت سیاسی و میل به دگرگونی اجتماعی را فلج می‌کند. از نظر جیمسن، سوژه‌ی نمونه‌وار پسامدرن هیچ ابزاری برای بازنمایی اینکه کیست، از کجا آمده و در این جهان در کجا قرار دارد، در اختیار ندارد. سوژه‌های پسامدرن قابلیت توسعه‌ی ظرفیت سیاسی به منظور تأمل انتقادی در مورد تغییر جهان یا پیکار برای تغییر را ندارند.

نقشه‌یابی شناختی راه‌حل متصور جیمسن در برابر این مسأله سیاسی پسامدرن (یعنی سوژه‌ی متلاشی شده‌ای که دیگر قادر به بازنمایی خود در جهان نیست) است. در واقع هدف نقشه‌یابی شناختی مقدور ساختن "بازنمایی وابسته به موقعیت سوژه‌ی فردی در آن کلیت وسیع‌تر و غیرقابل بازنمایی است که ساختارهای جامعه را به مثابه یک کل به یکدیگر متصل می‌کند" (۵۱:۱۹۹۱). نقشه‌یابی شناختی شیوه‌ی زیبایی‌شناختی است که از طریق مقدور کردن ساخت بازنمایی‌های ناقص از تجربه و مکان ویژه‌ی خود برای سوژه‌های مشروط به موقعیت تاریخی و جغرافیایی، آن سوژه خود را در فضا یکپارچه می‌کند و خود را در زمان تاریخی قرار می‌دهد. در نتیجه نقشه‌یابی شناختی عاملیت سیاسی، خلاقیت و هدف را در زمانه‌ای که انتظار می‌رود سوژه دیگر وجود نداشته باشد (چه برسد به این که علاقه‌مند به انقلاب باشد) به سوژه‌ی انسانی بازمی‌گرداند. در این تفسیر نخست، نقشه‌یابی شناختی دستگاهی مفهومی است که سوژه‌های انسانی را در رابطه با پسامدرنیسم توسعه می‌دهد و پیش شرط مقاومت سیاسی آنها

در برابر سرمایه‌داری است.

## II. نقشه‌یابی شناختی و مشروعیت‌بخشی آکادمیک مارکسیسم

مشروعیت و عدم مشروعیت رشته‌ها و گفتمان‌های مختلف، آکادمی‌ها و تولید و توزیع دانش آکادمیک، قلمرویی از مبارزه‌ی سیاسی را شکل می‌دهد که جیمسن به عنوان یک مارکسیست غیرشمرنده‌ی دانشگاهی، آگاهانه در آن مشارکت می‌جوید. پیامد اینکه جیمسن یک دانشگاهی مارکسیست با تمایلات انقلابی است، دخالت او در مبارزه بر سر دفاع، حفظ و تدریس مارکسیسم به رغم روشنفکران نئولیبرال و نئومحافظه‌کاری است که

خواستار نابودی این سنت سیاسی و نظری‌اند.<sup>۹</sup> اما این محافظت و جاودانی کردن نظریه و عمل مارکسیستی پس از چرخش فرهنگی پسامدرن بسیار دشوارتر شده است. یعنی از زمانی که بسیاری از پساساختارگرایان و فرهنگ-گرایان رادیکال جنگی شالوده‌شکن را علیه مفاهیم مارکسیستی مانند شیوه

تولید، کلیت و نظام آغاز کرده‌اند و نیز سیاست مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و هدف انقلاب سوسیالیستی را به باد انتقاد گرفته‌اند. در اغلب موارد علاقه‌ی پسامدرن به چندگونگی، تفاوت و گسست مطلق، و سیاست ادبی شالوده‌شکنی جایگزین راهبردهای تحلیلی کلیت‌بخش و نظام‌بخش و اهداف سیاسی انقلابی مارکسیسم شده است.

جیمسن به کمک نقشه‌یابی شناختی می‌کوشد ذره‌ها و قطعات مارکسیسم را از تخته ساطور پساساختارگرایی نجات دهد. نقشه‌یابی شناختی همان کلیت‌بخشی در لباسی مبدل است. از طریق مبدل‌سازی کلیت‌بخشی به نقشه‌یابی شناختی، جیمسن با تمهیدی دانشگاهیان ضدمارکسیست را از شعار "کلیت‌بخشی به مثابه اقتدارگرایی استالینستی" دور

می‌کند. این مفهوم همزمان، علی‌رغم تلاش‌های پساساختارگرا به منظور کاهش دادن و شی‌ءواره کردن واقعیت اجتماعی به پاره‌های قیاس ناپذیر، تلاش مارکسیسم را برای اندیشیدن به سرمایه‌داری به مثابه یک کلیت و نظام جهانی حفظ می‌کند. جیمسن (۱۹۹۸) در نخستین مقاله‌اش در مورد نقشه‌یابی شناختی می‌گوید: "من خودم را ملزم یافتم در بحث درباره‌ی زیبایی‌شناسی نقشه‌یابی شناختی، بیراهه‌ای را از میان اسم عبور‌ها و مضامین بزرگ پسامارکسیسم ترسیم کنم، به گونه‌ای که برای من ممکن به نظر می‌رسد که زیبایی‌شناسی بتواند چیزی بیشتر از بهانه‌ای برای مورد بحث

## سوژه‌ی نمونه‌وار پسامدرن هیچ ابزاری بر ای بازنمایی اینکه کیست، از کجا آمده و در این جهان در کجا قرار دارد، در اختیار ندارد... سوژه‌های پسامدرن قابلیت توسعه‌ی ظرفیت سیاسی به منظور تأمل انتقادی در مورد تغییر جهان یا پیکار برای تغییر را ندارند

قرار دادن مسائل سیاسی و نظری باشد" (۳۴۷). و در نتیجه‌گیری بر پسامدرنیسم، یا منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر جیمسن (۱۹۹۱) هدف از کارش را آشکار می‌کند:

راهبرد بیانی صفحات آتی مشتمل بر آزمونی بوده است. یعنی تلاش برای مشاهده‌ی اینکه از طریق نظام بخشی به چیزی که مطلقاً فاقد نظام است، و تاریخی ساختن چیزی که مطلقاً ضد تاریخی است. چیزی که نمی‌توان آن را دور زد و شیوه‌ای تاریخی حداقل برای اندیشیدن به آن، ضرورت می‌یابد. "بایست بر این سیستم نامی بگذاریم"، این شعار اصلی دهه‌ی ۶۰ تجدید حیات غیرمنتظری در مباحث پسامدرنیسم می‌یابد (۴۱۸).

نقشه‌یابی شناختی راه حل جیمسن در



مقابل مسأله سیاسی گفتمان آکادمیک مسلط پسا ساختارگرایی و لیبرال-تکثرگرا است<sup>۱۰</sup> که در پی به حاشیه راندن مارکسیسم هستند. نقشه‌یابی شناختی تلاش دارد واقعیت اجتماعی را کلیت‌بخشی کند و به سرمایه‌داری به مثابه نظامی جهانی بیاندیشد. در قلمروی مبارزات نهادی بر سر مشروعیت کنش‌ها و گفتمان‌های آکادمیک، نقشه‌یابی شناختی جیمسن (در آثارش راجع به پسامدرنیسم) مقوله‌های کلیت و کلیت‌بخشی را در مقابل جنگ شالوده‌شکنانه‌ی اردوگاه پسامدرن علیه این مفاهیم (و مارکسیسم به صورت کل) مجدداً مشروعیت می‌بخشد. از آنجایی که مارکسیسم تنها گفتمانی است (اگر مطابق با دیدگاه نوفو کوگرایانه بخواهیم آن را به یک گفتمان ایدئولوژیک در میان دیگر گفتمان‌ها در فروشگاه بزرگ جهانی نظریه‌ی فرهنگی معاصر تبدیل کنیم) که دارای ظرفیت و نیز اراده‌ی سیاسی برای تفسیر و دگرگونی جهان (به ویژه از طریق شناخت و فراروی از روابط اجتماعی سرمایه‌داری) است، نقشه‌یابی شناختی جیمسن، از طریق حفظ عنصری از نظریه‌ی مارکسیستی و مشروعیت بخشیدن به نقد مارکسیستی در پرتو راه و رسم پسامدرن در قلمروی نهادی تولید و مصرف آکادمیک، مقاومت در برابر منطق فرهنگی سرمایه‌داری جهانی است.

### III نقشه‌یابی شناختی و شکل‌گیری آگاهی طبقاتی جهانی

جهانی‌شدن سرمایه‌داری (برون‌سپاری outsourcing مشاغل به کارخانه‌های بیگاری‌کش، غیرقانونی کردن اتحادیه‌های کارگری توسط سیاست‌های دولتی نئولیبرال، و پراکندگی بین‌المللی تولید) ضرورتاً با سیاست‌های یک طبقه کارگر جهانی، و یا ظهور نوعی آگاهی طبقاتی انقلابی چندملیتی (طبقه‌ی برای خود در دید مارکس) همراه نبوده است. سرمایه‌داری جهانی و فرهنگ پسامدرن هر دو علیه آن همدست شده‌اند و شرایط نوینی را برای احتمال پیدایش سوژه‌ی انقلابی طبقه کارگر در گستره‌ی جهان



خلق کرده‌اند. این مطلب مسأله و نیز فرصتی سیاسی را به جیمسن نشان می‌دهد:

من متقاعد شده‌ام که این شکل جهانی پسامدرن سرمایه‌داری، منطق طبقاتی نوینی خواهد داشت. اما این منطق هنوز کاملاً ظهور نکرده است چرا که طبقه کارگر هنوز خود را در مقیاسی جهانی بازسازی نکرده است، و در نتیجه در طبقات و آگاهی طبقاتی بحرانی وجود دارد. واضح است که در جبهه چپ عاملیت بر عهده‌ی شکل‌های قدیمی نیست اما روایت‌های مارکسیستی ما را مطمئن می‌کنند که بخشی از آنها برای برعهده‌گرفتن عاملیت خود را بازسازی خواهد کرد و در این معناست که من هنوز خود را متعهد به منطق مارکسیستی می‌یابم (۳۱).

پویایی‌های نوین (و قدیمی) سرمایه‌داری چالش بزرگی را برای سازمان‌های (و حتی اتحادیه‌های) سوسیالیستی نیز ایجاد می‌کند، سازمان‌هایی که در پی بسیج تشکیلات طبقه کارگر در سطح جهان علیه نئولیبرالیسم هستند. منطق فرهنگی پسامدرنیسم تنها دشواری‌های سیاست سوسیالیستی را زیاد می‌کند و خنثی‌سازی آگاهی طبقاتی رادیکال را با درهم‌آمیختن قلمروهای اقتصادی و فرهنگی و نیز پیوند زدن سیاست‌های طبقاتی با سیاست‌های سبک زندگی بازاری‌پسند تشدید می‌کند. جیمسن (۱۹۹۱) با اشاره به معضل

سیاسی و جهانی مشهور سوسیالیسم می‌گوید "به دلیل بحران در انترناسیونالیسم سوسیالیستی و (...) دشواری‌های هماهنگی اقدامات سیاسی محلی و بومی با اقدامات ملی و بین‌المللی، این معضلات سیاسی فوری عملکرد این فضای نوین پیچیده و بزرگ را به پرسش می‌گیرد" (۴۱۳).

جیمسن معضل سیاسی سوسیالیسم در رابطه با فضای نوین جهانی را با بحث درباره‌ی دترویت: من دارم می‌میرم اثر ماروین سورکین و دان گنورگاکیس نشان می‌دهد، فیلمی که خیزش سیاسی، مبارزات شهری و پایان کار "لیگ کارگران انقلابی سیاه‌پوست" را در دهه ۶۰ ثبت می‌کند. اگر چه لیگ در ابتدای مبارزه دستاوردهای قابل توجهی به دست آورد، اما جیمسن (۱۹۹۱) با تأسف می‌گوید که راهبرد سیاسی کلی آنها، نهایتاً به شکل شهری خود غل و زنجیر بود (۴۱۴). مهم-ترین چالش برای لیگ واژگان انقلابی فضایی بود: اینکه "چگونه می‌توان بر مبنای سیاست‌ها و راهبرد شهری، یک جنبش سیاسی ملی را گسترش داد" (۴۱۴)، رهبری لیگ را در دیگر شهرهای آمریکا و حتی دیگر بخش‌های جهان گستراند، و برای پیوند و همکاری با دیگر تشکیلات‌ها مبارزه کرد. اما به نظر جیمسن (۱۹۹۱) چالش سیاسی بزرگ و تضعیف‌کننده‌ی لیگ این مسأله بود که "چگونه تجربه و الگوی محلی و منحصر به فرد را برای مردمانی در دیگر موقعیت‌ها بازنمایی کند" (۴۱۴).

اگر چه دترویت: من دارم می‌میرم شکست سیاسی لیگ را نشان می‌دهد، جیمسن روایت این فیلم از مبارزات شهری لیگ را به لحاظ سیاسی آموزنده و حتی مثالی از چالش معاصر رویاروی فعالان سوسیالیست و طبقه‌ی کارگر پراکنده‌ی جهانی می‌بیند. فیلم دشواری بازنمایی زیبایی‌شناختی تجارب سیاسی محلی کارگران برای تجارب سیاسی کارگران در دیگر موقعیت‌های جهانی را روایت می‌کند. جیمسن (۱۹۹۱) می‌گوید روایت فیلم از شکست سیاسی، "کل معماری فضای جهانی پسامدرن را به



گونه‌ی مانع دیالکتیکی نهایی یا محدودیتی ناپیدا، شبح‌گونه ورای خود بر می‌کشد" (۴۱۵). تجربه‌ی محلی لیگ و چالش جهانی آن (در پیدازدن، مرتبط کردن، و بسیج کردن به شیوه‌ای که در شهر و حتی شکل سیاسی ملی اجرا می‌شود) که توسط دترویت: من دارم می‌میرم نشان داده می‌شود، حاوی "آن چیزی است که از اصطلاح نقشه‌یابی شناختی مستفاد می‌شود" (۴۱۵).

این فیلم به عنوان نقشه‌ای شناختی تنها وظیفه‌ی سوسیالیسم بین‌المللی را برای روزی که بوسیله‌ی شکل سیاسی ملی یا شهری استعلا یافته است را نشان نمی‌دهد، بلکه گواهی است بر ضرورت سیاسی نقشه‌یابی شناختی سرمایه‌داری از موقعیت‌های محلی و سپس ارتباط دادن بازنمایی‌های خیالی منتج به بازنمایی‌های تخیلی تولیدشده توسط دیگر موقعیت‌های جهانی. "در این معنا زیبایی‌شناسی نقشه‌یابی شناختی بخشی از هر پروژه‌ی سیاسی سوسیالیستی است" (Jameson, 1991:416). توانایی‌های بالقوه‌ی جهانی‌نقشه‌یابی شناختی و سیاست‌های طبقاتی که می‌تواند از آن منتج شود، بیشترین اهمیت را برای جیمسن دارند (۱۹۹۱): "در حقیقت نقشه‌یابی شناختی چیزی به جز اسم‌رمزی برای گسترش آگاهی طبقاتی نیست - این مفهوم تنها ضرورت آگاهی طبقاتی نوین و تاکنون تصور نشده‌ای را در راستای فضا‌مندی نوین پنهان در پسامدرن مطرح کرده است (...)" (۴۱۸).

در نتیجه نقشه‌یابی شناختی شیوه‌ای بین‌المللی از ارتباط سیاسی است که تلاش بر بازنمایی و سهیم کردن تجارب محلی مبارزات سوسیالیستی کارگران خاص با هم‌تاهای جهانی‌شان دارد. نقشه‌یابی شناختی تجویز سیاسی جیمسن برای سوسیالیسم بین‌المللی است. در نتیجه با توجه به این تفسیر سوم، عنصر بالقوه‌ی مقاومت در برابر پسامدرنیسم، تأثیرات سیاسی عملی نقشه‌یابی شناختی است. یعنی آگاهی طبقه کارگری جهانی و

جنبش سازمان‌یافته‌ای در مقیاس جهانی بر علیه سرمایه‌داری.

### نتیجه‌گیری: نقشه‌یابی شناختی به منظور مقاومت در برابر سرمایه‌داری جهانی

مارکسیست‌هایی چون جیمسن تلاش بسیاری در جهت فهم این مسأله داشته‌اند که چگونه منطق فرهنگی پسامدرنیسم الزامات اقتصادی و گفتمان‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری جهانی را مشروعیت می‌بخشد، تقویت و بازتولید می‌کند. در برابر این پرسش که آیا در درون پسامدرنیسم سازوکاری وجود دارد که در برابر این منطق فرهنگی سرمایه‌داری جهانی مقاومت کند و آن را دگرگون کند، پرسشی که توسط جیمسن در ۱۹۸۳ و مجدداً توسط برگر در ۲۰۰۴ مطرح شده است، ممکن است پاسخی واحد یا معین وجود نداشته باشد. اما از طریق کلیت‌بخشی جیمسن، از طریق بررسی ناخودآگاه سیاسی روایت پسامدرن جیمسن، از طریق در معرض قرار دادن آثار جیمسن در برابر شیوه‌ی جیمسنی نقد، من نشان دادم که چگونه نقشه‌یابی شناختی به مثابه کنش مفهومی نمادین اجتماعی، به بسیاری از مسائل سیاسی پسامدرن در عصر سرمایه‌داری جهان پاسخ می‌دهد و راه‌حلی متصور در پیش می‌نهد.

با دوباره به مرکز آوردن سوژه‌ی سیاسی و اشاره کردن به آن از طریق شیوه‌ی زیبایی‌شناختی فعالیت میان پاره‌پاره‌گی پسامدرن، با مشروعیت‌بخشی به تلاش مارکسیسم در جهت کلیت‌بخشیدن به سرمایه‌داری به مثابه نظامی جهانی در پرتوی آشفتنگی پسامدرن (به لحاظ آموزشی، سیاسی و نهادی)، و از طریق عملکرد به عنوان راهبرد سیاسی سوسیالیستی بین‌المللی که در پی بازنمایی و بیان آگاهی طبقاتی جهانی نوینی است، نقشه‌یابی شناختی شرط مفهومی جیمسن برای امکان ظهور واقعی مقاومت سیاسی در برابر سرمایه‌داری جهانی است. نقشه‌یابی شناختی جیمسن (آنگونه که به صورت نمادین از طریق بسیاری از سخنرانی‌ها، مقالات و کتاب‌های او اجرا شده‌اند) مطمئناً جوهره‌ی

پراکسیس مارکسیستی، جوهره‌ی دیالکتیک کنش و اندیشه، نظریه و عمل، تفسیر تاریخی و دگرگونی سوسیالیستی را منعکس می‌کند.

منابع:

- Anderson, P. (1998). *The Origins of Postmodernity*. New York: Verso.
- Arrighi, G. (1994). *The Long Twentieth Century*. New York: Verso.
- Berger, J. (2004). "Tethering the Butterfly: Revisiting Jameson's 'Postmodernism and Consumer Society' and the Paradox of Resistance." *Cultural Logic* (2004).
- Best, S. (1989). "Jameson, Totality, and the Poststructuralist Critique." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 333-369). Washington: Mouton de Gruyter.
- Baudrillard, J. (1983). *Simulations*. New York: Semiotext(e).
- Baudrillard, J. (1988). "Consumer Society." In M. Poster (ed.), *Jean Baudrillard: Selected Writings* (pp. 29-56). Stanford, CA: Stanford UP.
- Buchanan, I. (2002). "Reading Jameson Dogmatically." *Historical Materialism* V. 10 (3): 223-243.
- Burnham, C. (1995). *The Jamesonian Unconscious: The Aesthetics of Marxist Theory*. Durham, NC: Duke UP.
- During, S. (1984). "Postmodernism or Postcolonialism?" *Landfall*, V. 39 (3): 30-52.
- Featherstone, M. (1989). "Postmodernism, Cultural Change and Social Practice." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 117-139). Washington: Mouton de Gruyter.
- Gross, D. (1989). "Marxism and Resistance: Fredric Jameson and the Moment of Postmodernism." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 96-117). Washington: Mouton de Gruyter.
- Hardt, M., and K. Weeks (eds.) (2000). *The Jameson Reader*. Malden, MA: Blackwell.
- Helming, S. (2001). *The Success and Failure of Fredric Jameson: Writing, the Sublime, and the Dialectic of Critique*. New York: State University of New York Press.
- Homer, S. (1998). *Fredric Jameson: Marxism, Hermeneutics, Postmodernism*. New York: Routledge.
- Horne, H. (1989). "Jameson's Strategies of Containment." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 268-301). Washington: Mouton de Gruyter.



Maisonneuve Press.  
 Laclau, E., and Mouffe, C. (1984). *Hegemony and Socialist Strategy*. New York: Verso.  
 Mandel, E. (1979). *Late Capitalism*. New York: Verso.  
 Nelson, C., and Grossberg, L. (eds.) (1988). *Marxism and the Interpretation of Culture*. Urbana and Chicago: University of Illinois Press.  
 Radhakrishnan, R. (1989). "Poststructuralist Politics: Toward a Theory of Coalition." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 301-333). Washington: Maisonneuve Press.  
 Roberts, A. (2000). *Fredric Jameson*. New York: Routledge.  
 Stephanson, A. (1989). "Regarding Postmodernism A Conversation with Fredric Jameson." In Kellner (ed.), *Postmodernism, Jameson, Critique* (pp. 43-75). Washington: Maisonneuve Press.  
 Wise, C. (1995). *The Marxian Hermeneutics of Fredric Jameson*. New York: Peter Lang.

#### یادداشت‌ها:

- بست (۱۹۸۹) چکیده مفیدی از انتقادات عمده بر آثار مارکسیستی جیمسن را ارائه داده است: "انتقادات پساساختارگرا مارکسیسم را به جرائم گفتمانی زیر متهم کرده اند، جرائمی که جیمسن نیز آنها را به کرات مرتکب شده است" (۱) انسان‌باوری، که به یک جوهری انسانی و سوژه‌ی خلاق باور دارد، (۲) تکوین‌گرایی، که سرمشاهای نهایی را می‌جوید، (۳) غایت‌باوری، که مدعی جهت، غایت عقلانی، و اهداف مقدر در تاریخ است، (۴) تاریخ‌گرایی، که با مفهومی خطی و تکامل‌گرا از زمان تاریخی مرتبط است، و (۵) تقلیل‌گرایی، که تفاوت و تکثر را در یک مرکز و طرح کاذب یکپارچه‌کننده ادغام می‌کند" (۳۳۶).
- جیمسن (۱۹۸۱) در ناخودآگاه سیاسی نشان می‌دهد که متون فرهنگی (برای مثال متون ادبی) کنش‌های اجتماعی نمادینی هستند که در موقعیت‌های تاریخی معین مداخله می‌کنند و تلاش دارند تناقضات و مسائل معینی را با راه‌حل‌های تخیلی حل کنند. این پاسخ‌های تخیلی (متصور) به تناقضات واقعی از طریق معماری نیز تسهیل می‌شوند. جیمسن (1998c) در "خشت و بالون" می‌نویسد: "قضیه این است که حداقل در این جامعه (تحت سرمایه‌داری) یک ساختمان منفرد همواره در تضاد با زمینه‌ی شهری آن و نیز کارکرد اجتماعی آن می‌ایستد. ساختمان‌های جالب‌انگیزی هستند که سعی می‌کنند این تضادها را از طریق نوآوری‌های کم‌ویش مبتکرانه‌ی فرمی و سبکی حل کنند. این راه‌حل‌ها ضرورتاً شکست می‌خورند، چرا که در قلمروی زیبایی‌شناختی باقی می‌مانند که از قلمروی اجتماعی پدیدآورنده‌ی این تناقضات منفصل است، و نیز به این دلیل که دگرگونی سیستمیک یا اجتماعی نه جزء جزء بلکه کلی خواهد بود" (۱۷۷).
- برای مثال نگاه کنید به جیمسن، ۱۹۹۱، ۹۷-۶۷.

Hutcheons, L. (1989). *The Politics of Postmodernism*. New York: Routledge.  
 Jameson, F. (1971). *Marxism and Form*. New Jersey: Princeton UP.  
 Jameson, F. (1975). "Notes Toward a Marxist Cultural Politics." *Minnesota Review*, V. 5 (5): 35-39.  
 Jameson, F. (1979). "Marxism and Teaching." *New Political Science* (2): 31-36.  
 Jameson, F. (1981). *The Political Unconscious*. New York: Cornell UP.  
 Jameson, F. (1984). "Postmodernism or the Cultural Logic of Late Capitalism." *New Left Review*, 146: 52-92.  
 Jameson, F. (1988). "Cognitive Mapping." In Nelson, C., and Grossberg, L., (eds.) *Marxism and the Interpretation of Culture* (pp. 347-58). Urbana and Chicago: University of Illinois Press.  
 Jameson, F. (1991). *Postmodernism or, The Cultural Logic of Late Capitalism*. Durham: Duke UP.  
 Jameson, F. (1993). "On Cultural Studies." *Social Text* (34): 17-52.  
 Jameson, F. (1998a). "Postmodernism and Consumer Society." In *The Cultural Turn* (pp. 1-20). New York: Verso.  
 Jameson, F. (1998b). "Culture and Finance Capital." In *The Cultural Turn* (pp. 136-61). New York: Verso.  
 Jameson, F. (1998c). "The Brick and the Balloon: Architecture, Idealism, and Land Speculation." In *The Cultural Turn* (pp. 162-190). New York: Verso.  
 Jameson, F. (1998d). "The Antinomies of Postmodernity." In *The Cultural Turn* (pp. 50-73). New York: Verso.  
 Jameson, F. (2000a). "Reification and Utopia in Mass Culture." In Hardt, M., and K. Weeks (eds.) *The Jameson Reader* (pp. 123-48). Malden, MA: Blackwell.  
 Jameson, F. (2000b). "Class and Allegory in Contemporary Mass Culture: Dog Day Afternoon as a Political Film" In Hardt, M., and K. Weeks (eds.) *The Jameson Reader* (pp. 288-308). Malden, MA: Blackwell.  
 Jameson, F. (2000c). "Totality as Conspiracy." In Hardt, M., and K. Weeks (eds.) *The Jameson Reader* (pp. 340-59). Malden, MA: Blackwell.  
 Jameson, F. (2000). "Globalization and Political Strategy." *New Left Review* (4): 49-68.  
 Jay, M. (1984). *Marxism & Totality*. Berkeley: University of California Press.  
 Kellner, D. (1989). *Postmodernism, Jameson, Critique*. Washington:

۴. برای مثال نگاه کنید به جیمسن، ۱۹۹۱، ۳۰-۳۱۸ و ۳۴۰-۳۵۶.

۵. برای مثال نگاه کنید به جیمسن، 1998b.

۶. برای مثال نگاه کنید به جیمسن، ۱۹۹۱، ۷۹-۲۶۰.

۷. بسیاری از منتقدان تمایل نظری جیمسن به کلیت‌بخشی را متهم کرده‌اند که به تمامیت‌گرایی استالینیستی دامن می‌زند! جی (۱۹۸۴) با جمع‌بندی این موضع ضدکلیت ملهم از نظریه‌پردازان پساساختارگرا می‌نویسد: "تازمانی که هر نوع مارکسیسمی همچنان بر مقوله‌ی کلیت پافشاری می‌کند همدست همان نظامی است که ادعای مخالفت با آن را دارد" (۵۲۰). هاجتون (۱۹۸۹) با آمیختن کنش تحلیلی کلیت‌بخشی به خشونت واقعی می‌نویسد: "کارکرد اصطلاح کلیت‌بخشی، آنگونه که من آن را می‌فهمم، اشاره کردن به فرآیندی است که از طریق آن نویسندگان تاریخ، قصه، و یا حتی نظریه به مصالح خود انسجام، پیوستگی و یکپارچگی تحمیل می‌کنند اما همواره با گوشه‌چشمی به کنترل و سلطه بر آن مصالح، حتی به قیمت اعمال خشونت بر آنها" (۶۲). جیمسن (۱۹۹۳) در پاسخ به انتقادات بر کاربرد کلیت‌بخشی از جانب او، می‌نویسد "اصلی‌ترین کلیشه‌ی ضدمارکسیستی کلیت‌بخشی است، یعنی نوعی همگون‌سازی اندام‌وار و کلیت‌گرا که چنین فرض می‌شود که مارکسیست‌ها بر تمام اشکال تفاوت تحمیل می‌کنند اما نزد سارتر این اصطلاح اصالتاً فلسفی صرفاً به معنای شیوه‌ای است که از طریق آن دریافت‌ها، ابزارها، و مصالح خام به یکدیگر پیوند می‌خورند و توسط دیدگاه وحدت‌بخش یک پروژه‌واحد در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند (اگر شما پروژه‌های نادرید و یا نمی‌خواهید، واضح است که دیگر به کار نمی‌آید)" (۳۰).

۸. در جایی دیگر جیمسن (۱۹۸۹) نظریه‌پردازان را فرامی‌خواند تا "پسامدرنیسم را به صورت هموپاتیک و از طریق روش‌های پسامدرنیسم خنثی کنید: یعنی فعالیت در جهت انحلال گرت‌برداری (پاستیچ) از طریق کاربرد تمام ابزارهای گرت‌برداری، فتح مجدد مفهوم اصیل تاریخی از طریق کاربرد ابزارهای آنچه من جایگزین‌هایی برای تاریخ نامیده‌ام" (۵۹).

۹. جیمسن (۱۹۷۵) اشاره می‌کند "که آموختن مارکسیسم و بی‌وقفه نشان دادن ماهیت سرمایه‌داری و پیامدهای آن اقدامی سیاسی است که محتاج هیچ عذرخواهی نیست" (۳۵)، و اینکه "نخستین مشغله‌ی یک معلم مارکسیست (... آموختن خود مارکسیسم است" (۱۹۷۹). ۱۰ جیمسن (۱۹۷۱) در مارکسیسم و فرم ناتوانی فعالیت دانشگاهی لیبرال-تکثرگرا را در پیوند زدن نشان می‌دهد "روش چنین اندیشه‌ورزی‌ای در اشکال و بروزات متنوع آن، شامل قطعه‌قطعه کردن واقعیت به قطعاتی منفک از یکدیگر است، تفکیک دقیق سیاست از اقتصاد، حقوق از سیاست، جامعه‌شناسی از تاریخ، به گونه‌ای که دلالت‌های کامل هیچ مشکل معینی هرگز به چشم نمی‌آید. و نیز محدود کردن تمام گزاره‌ها به قطعات مجزا و قابل بررسی سریع به منظور رد کردن هرگونه اندیشه‌ی کلیت‌بخش و نظری که ممکن است به دیدگاهی درباره‌ی حیات اجتماعی به مثابه یک کل منتهی شود" (۳۶۸-۳۶۷). این گرایش لیبرال-تکثرگرا به شیوه‌سازی، منفک‌سازی، و گیج کردن، به نظر می‌رسد خود را دوباره و از طریق در پشتی نظریه‌ی پساساختارگرا مستقر کرده است.

